

دو فصلنامه علمی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء (س)
سال سی‌ام، دوره جدید، شماره ۲۵، پیاپی ۱۱۰، بهار و تابستان ۱۳۹۹ / صفحات ۲۴۱-۲۱۵
مقاله علمی - پژوهشی

مقایسه تحلیلی جغرافی‌نگاری ابن‌خردادبه و اصطخری^۱

مهدی علیجانی^۲

محبوبه شرفی^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۱۱

چکیده

این پژوهش می‌کوشد بر مبنای مطالعات کتابخانه‌ای و روش تاریخی با رویکرد توصیفی تحلیلی، شیوه و ویژگی‌های جغرافی‌نگاری و مکتب روشی دو تن از جغرافی‌دانان ایرانی (ابن‌خردادبه و اصطخری) را واکاوی و تحلیل کند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد ابن‌خردادبه با توجه به رویکرد جهانی و ایران‌شهری در جغرافی‌نگاری، استفاده از شیوه جغرافی‌نگاری ایرانی و نیز ویژگی‌هایی نظیر استفاده نکردن از نقشه، عجایب‌نگاری، توجه ویژه به هویت میهنی، دخالت ندادن نگرش دینی در جغرافی‌نگاری در زمره مکتب عراقی قرار دارد. اما اصطخری به علت وارد کردن بینش اعتقادی در جغرافی‌نگاری و بی‌توجهی به جغرافیای سرزمین‌های غیر اسلامی، انتخاب شیوه بیست اقلیم (ناحیه) و نیز ویژگی‌هایی مانند استفاده از نقشه، دوری از عجایب‌نگاری، توجه ویژه به هویت دینی در مقابل هویت میهنی، پیرو مکتب بلخی است. همچنین اصطخری با آنکه به کتاب ابن‌خردادبه دسترسی داشته، ولی به احتمال زیاد از آن استفاده نکرده است.

واژگان کلیدی: ابن‌خردادبه، اصطخری، جغرافی‌نگاری.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2021.32847.1462

۲. دانشجوی دکتری ایران‌شناسی، بنیاد ایران‌شناسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران:
meal1351@gmail.com

۳. دانشیار گروه تاریخ، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرری، تهران، ایران (نویسنده مسئول):
sharafi48@yahoo.com

مقدمه

آثار جغرافیایی تألیف‌شده در قرن‌های سوم و چهارم هجری متأثر از دو مکتب است: ۱. مکتب عراقی: آثار مربوط به جغرافیای تمام جهان که درباره سرزمین‌های اسلامی با تفصیل بیشتری بحث می‌کند. این مکتب، شامل دو شاخه است: نخست جغرافی‌دانانی که مطالب خود را به ترتیب جهات چهارگانه تدوین کرده و بغداد را مرکز جهان دانسته‌اند و دوم کسانی که مطالب خود را بر اساس اقلیم یا نواحی، تبیین کرده و اغلب، مکه را مرکز جهان در نظر گرفته‌اند؛ ۲. مکتب بلخی: آثاری که عمدتاً به جغرافیای سرزمین‌های اسلامی پرداخته‌اند و هر ناحیه از آن را اقلیم جداگانه‌ای شمرده و جز درباره نواحی مرزی، کمتر به سرزمین‌های غیر اسلامی توجه کرده‌اند. (تشنر، ۱۳۷۵: ۱۶)

«مسالک و ممالک» نویسی نیز گونه‌ای از جغرافی‌نگاری است که به شرح راه‌های ارتباطی و مسیر کاروان‌ها در سرزمین‌های مختلف می‌پردازد. چنان‌که لسترنج می‌نویسد: «اولین دسته کتابی که مسلمانان در موضوع جغرافیا نوشته‌اند، به شکل «مسالک» است. کتب مسالک، در خصوص راه‌ها و فاصله‌های بین شهرها و منزلگاه‌هاست و از شهرهایی که سر راه واقع شده‌اند و از تاریخ و خصوصیات آنها، اطلاعاتی به دست می‌دهد.» (لسترنج، ۱۳۶۴: ۱۳)

از بین مؤلفانی که کتاب‌هایی با این بن‌مایه در قرن‌های سوم و چهارم هجری نگاشته‌اند، دو نفر یا دو اثر حائز اهمیت هستند؛ به این دلیل که هر دو، به نوعی آغازگر راهی نوین در جغرافی‌نگاری اسلامی محسوب می‌شوند که در نهایت به دو مکتب اصلی و متمایز جغرافی‌نگاری اسلامی منتهی می‌شود. نخست ابن‌خردادبه، جغرافی‌دان مشهور ایرانی قرن سوم هجری و به نوعی بنیان‌گذار جغرافی‌نگاری در جهان اسلام است که کتابی به نام مسالک و ممالک تألیف کرده است. اصطخری نیز از مشاهیر جغرافی‌دانان سده چهارم هجری است که کتابی به همین نام نوشته و بر جغرافی‌دانان زیادی تأثیر گذاشته است؛ بنابراین بررسی اثر این دو جغرافی‌دان ایرانی، به علت اهمیت فراوان آنها در روند جغرافی‌نگاری جهان اسلام، واجد ارزش فراوانی است.

همچنین برای دسته‌بندی و تفکیک متون جغرافیایی، ناگزیر از تعریف شاخص‌هایی هستیم که با توجه به «ارکان اصلی» هر متن جغرافیایی به کمک آنها بتوان به الگوی جغرافی‌نگاری هر مؤلف پی برد تا در نهایت وی را در مکتب خاصی قرار داد. در این پژوهش، شاخص‌هایی نظیر نوع‌شناسی، چگونگی تقسیم‌بندی ربع مسکون و ویژگی‌های جغرافی‌نگاری (شامل آوردن یا نیاوردن نقشه، خردگرایی یا دوری از آن، توجه به هویت میهنی یا دینی، دخالت‌دادن یا ندادن نگرش دینی در تألیف اثر و نیز چگونگی بهره‌گیری از منابع و غیره) تعریف شده است که با

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۰، شماره ۲۵، بهار و تابستان ۱۳۹۹ / ۲۱۷

کمک آنها تلاش می‌شود ضمن واکاوی موضوعات گفته‌شده، با فرض اینکه ابن‌خردادبه و اصطخری در دو مکتب عراقی و بلخی قرار می‌گیرند، چرایی حضور آنان در این دو مکتب متفاوت، واکاوی و تحلیل شود.

این پژوهش تلاش دارد بر مبنای مطالعات کتابخانه‌ای و روش تاریخی با رویکرد توصیفی تحلیلی، به این سؤال پاسخ دهد که با توجه به تقدم زمانی ابن‌خردادبه، آیا اصطخری از وی تأثیر پذیرفته است یا خیر. همچنین منابع اطلاعاتی دو کتاب نیز بررسی خواهد شد. در بررسی سابقه پژوهش، علاوه بر «کراچکوفسکی» که در کتاب *تاریخ‌نوشته‌های جغرافیایی در جهان اسلام* به صورت بسیار مختصر این دو اثر را بررسی کرده، مقالات «بررسی جغرافیای‌نگاری ابن‌خردادبه به لحاظ منابع» از محمدجعفر اشکواری و همکاران^۱، «تبيين و بررسی تاریخ‌نگاری ابن‌خردادبه در المسالك و الممالک» از زهرا علیزاده جدا^۲، «بررسی خلیج فارس از نگاه جغرافیای تاریخی مسلمانان؛ مطالعه موردی: مسالک و ممالک اصطخری» از مهدی شاهین و همکاران^۳، «تأثیر اصطخری بر ادبیات جغرافیایی و جغرافیای‌نویسی اسلامی به زبان عربی» از فریناز هوشیار^۴ به این دو اثر پرداخته‌اند که توجه آنها به موضوعاتی غیر از دغدغه‌های این پژوهش است. بنابراین، تحقیقی درباره مقایسه تحلیلی جغرافی‌نگاری مؤلفان این دو اثر انجام نشده و مقاله حاضر در این زمینه نوآورانه است.

زندگی و کارنامه علمی ابن‌خردادبه و اصطخری

ابوالقاسم عبیدالله بن احمد بن خردادبه (ف حدود ۳۰۰ق)، در سال ۲۰۵ یا ۲۱۱ق در خراسان متولد شد. برخی او را از اهالی ری دانسته‌اند. (محمدی، ۱۳۷۵: ۱۴۹) جد وی زرتشتی بود که به دست برمکیان مسلمان شد. پدرش فرماندار طبرستان بود و خود نیز در زمان خلافت معتمد (۲۷۹-۲۵۶ق) به مقام «صاحب برید و خیر» ولایت جبال ایران رسید (ابن‌ندیم، ۱۳۸۱: ۲۴۵) و مسئولیت خدمات پستی و امنیتی را در آنجا و پس از آن، در سامرا و بغداد عهده‌دار شد. (Bosworth, 1997: 37-38) احتمالاً این شغل، موجب آگاهی وسیع او درباره وضع راه‌ها، میزان خراج و اوضاع جغرافیایی و اداری سرزمین‌های اسلامی و غیر اسلامی و نیز سبب تألیف کتاب بوده است.

۱. نشریه مطالعات تاریخ اسلام، شماره ۴۰، بهار ۱۳۹۸

۲. فصل‌نامه تحقیقات جدید در علوم انسانی، دوره ۳، شماره ۱۱

۳. نشریه مطالعات فرهنگی و سیاسی خلیج فارس، شماره ۱۰، اسفند ۱۳۹۵

۴. همایش ملی «جایگاه فارس در عرصه زبان و ادبیات عربی»، سال ۱۳۹۵

این اثر، سرمشق نویسندگان متون جغرافیایی در قرون بعد شد و اغلب کسانی که از آن استفاده کرده‌اند، آن را ستوده‌اند (تشنر، ۱۳۷۵: ۱۵) اثر یادشده، اولین کتاب در زمینه «جغرافیای اداری» بازمانده از زبان عربی نیز به شمار می‌آید که درباره جاده‌ها و مسافت‌ها، آگاهی‌های ارزشمندی دارد (Bosworth, 1997: 37 - 38)

کراچکوفسکی معتقد است که ابن‌خردادبه هرچند نتوانسته مکتبی بنیاد کند، مطالبی که فراهم آورده، برای بسیاری از افراد، تکیه‌گاهی استوار است. (کراچکوفسکی، ۱۳۷۹: ۱۲۳) درباره مذهب یا دیدگاه کلامی ابن‌خردادبه، اشاره صریحی در کتاب او یا منابع دیگر دیده نمی‌شود. وی به احتمال زیاد سنی مذهب و تابع مذهب رسمی دستگاه خلافت بوده و تنفر فراوانی از اباضیه و به‌طور کلی خوارج دارد. (ابن‌خردادبه، ۱۳۷۱: ۴۷)

ابواسحاق ابراهیم‌بن‌محمد فارسی اصطخری، معروف به «کرخی» (ف ۳۴۶ق)، نیز از جغرافی‌دانان مشهور سده چهارم هجری است. وی در اصطخر فارس متولد شد و پس از آموختن فنون گوناگون، به تحصیل و تحقیق در دانش جغرافیا پرداخت و برای گردآوری اطلاعات درباره شهرهای گوناگون، به جهانگردی پرداخت.

اصطخری پس از ابوزید احمد بن سهل بلخی، دانشمند ایرانی سده سوم و چهارم هجری، از پایه‌گذاران علم جغرافیا در جهان اسلام است. البته برخی، وی را بنیان‌گذار «مسالک» نویسی و کتابش را اولین «جغرافیای توصیفی» بازمانده به زبان عربی می‌دانند. (O. G. Bolshakov, 1998: 646) به احتمال زیاد، این امر بدان علت است که اصطخری «بیش» از ابن‌خردادبه به تبیین راه‌ها پرداخته است. از بین رفتن بخش اعظم کتاب ابن‌خردادبه هم در این موضوع بی‌تأثیر نیست. جغرافی‌دانان زیادی بعدها از کتاب اصطخری استفاده کردند؛ به‌ویژه ابن‌حوقل که کتابش در بخش ایران، تفاوت زیادی با اثر اصطخری ندارد.

اصطخری نیز بر مذهب اهل سنت بوده، ولی نمی‌توان اشاره مستقیمی درخصوص رویکرد کلامی وی یافت. وی برای دو خلیفه اول جمله دعایی «رضی الله عنهما» (اصطخری، ۱۳۴۰: ۸۲ و ۲۰) و برای خلیفه سوم «رضی الله عنه» (همان: ۶۴)؛ برای خلیفه دوم (همان: ۱۳۷) و حضرت علی (ع) عنوان «امیرالمؤمنین» و جمله دعایی «رضی الله عنه» (همان: ۸۴ و ۲۵)؛ برای امام حسین (ع) «رضی الله عنه» (همان: ۶۳) و برای شافعی «رحمة الله علیه» (همان: ۵۴) آورده که احتمالاً دال بر شافعی بودن اوست. وی با ابن‌حوقل که به صراحت به معتزلی بودن خود معترف است (ابن‌حوقل، ۱۳۶۶: ۳۷ و ۲۹) دیدار داشته که می‌توان از آن، احتمال تمایل وی به این نحله را برداشت کرد.

نوع‌شناسی جغرافی‌نگاری

منظور از نوع‌شناسی جغرافی‌نگاری در این پژوهش، آن است که مشخص شود انواع جغرافیای طبیعی، اقتصادی، انسانی و مذهبی در این دو اثر چگونه بازتاب یافته و هریک از آنها به کدام نوع جغرافی‌نگاری، نزدیک‌تر است. به دیگر سخن، گونه‌های مختلف جغرافیا چه جایگاهی در آثار یادشده دارند.

۱.۱. نوع‌شناسی جغرافی‌نگاری ابن‌خردادبه

۱.۱.۱. جغرافیای طبیعی

جغرافیای طبیعی به تبیین عوارض طبیعی سرزمین‌ها مانند رودها، کوه‌ها، صحراها، دریاها و دریاچه‌ها می‌پردازد. ابن‌خردادبه در شرح برخی مناطق سرزمین‌های اسلامی مانند کوره (ولایت) کسکر در عراق به جغرافیای طبیعی آن نیز توجه دارد و به «رودهای صله، برقه و ریان» اشاره می‌کند که زمین‌های آنجا را آبیاری می‌کردند. (ابن‌خردادبه، ۱۳۷۱: ۱۸) یا «از بصره تا عبادان دوازده فرسخ، سپس تا خَشَبَات دو فرسخ، آنگاه وارد دریا می‌شوید، آبراه راست آن در اختیار عرب‌ها و آبراه چپ آن در اختیار ایرانیان است و عرض آن هفتاد فرسخ است.» (همان: ۴۵) که اشاره به عوارض طبیعی ناحیه شمال شرقی خلیج فارس دارد.

جغرافیای طبیعی ممالک غیر اسلامی نیز در کتاب وی دیده می‌شود. مانند «در جابه، کوه کوچکی است که درونش آتش روشن باشد و صد ذراع پیرامون خود را روشن می‌کند و همچنین ارتفاع آن، صد ذراع است که هنگام روز، دود و در شب، آتش از آن متصاعد می‌شود.» (همان: ۴۹) که اشاره به آتشفشانی است در جزیره جاوه کنونی یا «دریایی پشت صقالبه گسترده است که شهر تولیه بر ساحل آن قرار دارد و برکناره آن، کشتی و قایقی در حرکت نیست [...] و همچنین دریایی که جزایرالسعاده در آن قرار دارد، نه کسی وارد آن می‌شود و نه چیزی از آن صادر می‌شود و این دریا در غرب آن باشد.» (همان: ۸۰) که به دریایی واقع در ماورای سرزمین صقالبه (اسلاو) و نیز بحرالمحیط یا اقیانوس اطلس کنونی اشاره دارد. وی درباره وضع بحر روم یا دریای مدیترانه امروزی در نزدیکی قسطنطنیه و جغرافیای طبیعی آنجا نیز به‌طور مفصل توضیح می‌دهد. (همان: ۸۷-۸۶)

۱.۱.۲. جغرافیای اقتصادی

جغرافیای اقتصادی یا بازرگانی درباره تولید، پخش و مصرف فرآورده‌های گوناگون کشاورزی و دامی بحث می‌کند (قره‌چانلو، ۱۳۸۰: ۶/۱) در ارزیابی این‌گونه جغرافیا در متون قدیم،

می‌توان مطالب مربوط به خراج و صنایع دستی را نیز به آن افزود. همچنین ذکر «مسالک» یا راه‌ها که عمدتاً راه‌های کاروان‌رو یا تجاری آن اعصار است، خود در حوزه جغرافیای اقتصادی قرار می‌گیرد و البته موضوع «حج» را هم که مربوط به جغرافیای مذهبی است، نباید در اهمیت پرداختن به برخی راه‌ها از نظر دور داشت.

از نظر توجه ابن‌خردادبه به این‌گونه جغرافیا، وضع متفاوت است. به‌طورکلی دو شاخص را می‌توان برای توجه به این نوع از جغرافیا در کتاب‌های جغرافیایی متقدم در نظر گرفت: اول «خراج» که قطعاً مربوط به سرزمین‌های اسلامی است؛ زیرا فقط این سرزمین‌ها به مرکز خلافت خراج می‌پرداختند و صحبت از خراج درباره ممالک غیر اسلامی، بی‌معناست و دوم، بیان محصولات کشاورزی و به‌طورکلی اوضاع تجاری سرزمین‌ها که می‌تواند سرزمین‌های اسلامی و غیر اسلامی را دربرگیرد.

ابن‌خردادبه توجه ویژه‌ای به خراج سرزمین‌های اسلامی دارد و گاهی حتی به سابقه این موضوع پیش از ورود اسلام به آن سرزمین نیز اشاره می‌کند. مانند «خراج اهواز، سی میلیون درهم بود و ایرانیان بر خوزستان که اهواز باشد، یک میلیون درهم قسط می‌بستند.» (ابن‌خردادبه، ۱۳۷۱: ۳۶) که به مبلغ خراج آنجا در زمان ساسانیان نیز اشاره دارد یا مبلغ وصول مالیات از سواد عراق همراه با تغییرات آن در طول زمان (همان: ۱۹)

وی البته هنگام ذکر مسافت‌ها یا خراج برخی شهرهای اسلامی، به بیان محصولات کشاورزی یا تجاری آنجا نیز می‌پردازد؛ مثلاً «عدن جزو بندرگاه‌های بزرگ است که در آن زراعت وجود ندارد، اما عنبر و عود و مُشک و کالاهایی از سبند و هندوچین و زنج و حبشه و فارس و بصره و جلّه و قُلزُم در آن وجود دارد.» (همان: ۴۵) یا «خارک، دارای زراعت و گرم (تاک) و نخل خرماست.» (همان: ۴۶)

این موضوع در پرداختن به جغرافیای اقتصادی سرزمین‌های غیر اسلامی نیز صدق می‌کند؛ مانند برشمردن محصولات تجاری سرزمین «قَمَار» در هندوستان (همان: ۵۱) یا اوضاع تجاری چین «از صَنف^۱ تا لوقین که اولین بندرگاه چین است، صد فرسخ [...] مسافت است و از آنجا سنگ‌چینی و ابریشم‌چینی و گِل عالی چینی و همچنین برنج به دست می‌آید و در خانفو که بندرگاه است، [...] هر قسم میوه و سبزی و گندم و جو و برنج و نیشکر در آن کشت می‌شود و [...] هر بندر از بندرگاه‌های چین دارای رودخانه‌ای بزرگ است که کشتی‌ها وارد آن می‌شوند.» (همان: ۵۲-۵۱) و نیز مسیر بازرگانان روس در دریا و خشکی و کالاهایی که حمل می‌کردند. (همان: ۱۴۶) یا توصیف بخشی از سرزمین هند: «از مهران تا اوتکین که اولین منطقه هند به

۱. موضعی در بلاد هند یا چین (دهخدا)

شمار آید، چهار روز راه است [...] در دشت‌های آن کشاورزی می‌شود و مردمانش مستکبرانی مرتد باشند.» (همان: ۴۷)

توجه ابن‌خردادبه به خراج سرزمین‌های اسلامی و نیز گاهی محصولات کشاورزی و تجاری آنها و حتی ممالک غیر اسلامی، موجب شده برخی او را «نخستین» فردی بدانند که کتابی در زمینه «جغرافیای اقتصادی» تألیف کرده است. (پیگولوسکایا، ۱۳۵۴: ۱۴۳)

علت این امر نیز احتمالاً تقلید ابن‌خردادبه از سنت جغرافی‌نگاری ایرانی است؛ چون در این سنت، برای مسائل مربوط به خراج، محصولات و معادن سرزمین‌ها اهمیت فراوانی قائل می‌شدند. دلیل دیگر، شغل حکومتی اوست که نه تنها با راه‌های تجاری جهان اسلام آشنا بوده، بلکه اطلاعات فراوانی از اوضاع اقتصادی ولایت جبال داشته است.^۱ (گیلیسی، ۱۳۶۵: ۱/ ۳۷۴)

این موضوع، همچنین موجب آگاهی فراوان وی از راه‌های تجاری مناطقی چون هندوچین نیز شده است.

۳. ۱. ۱. جغرافیای مذهبی و فرقه‌ای

جغرافیای مذهبی و فرقه‌ای نیز به تبیین ادیان، مذاهب و فرقه‌ها و پراکندگی پیروان آنها در سرزمین‌های مختلف می‌پردازد. در کتاب ابن‌خردادبه تنها یک بار اشاره به این موضوع در سرزمین‌های اسلامی دیده می‌شود؛ جایی که وی از ساکنان جزیره «ابن‌کاوآن» یا قسم به‌عنوان «تبهکاران اباضی»^۲ نام می‌برد. (ابن‌خردادبه، ۱۳۷۱: ۴۷)

در مقابل، توجه وی به جغرافیای مذهبی ممالک غیر اسلامی به نحو قابل توجهی بارز است. به‌عنوان مثال درباره سرزمین «تُعْرُز» که میان چین و تبت واقع است، می‌نویسد: «از نوشجان اعلی تا شهر خاقان تغرُز، سه ماه راه است. در مسیر آن، دهات بزرگ [...] قرار دارد. زرتشتیان نفوذ کرده، آتش پرستند و در میانشان زندیقانی وجود دارد.» (همان: ۲۹) یا مردم هند را بر ۴۲ آیین (همان: ۵۳) و تعداد اسقف‌های سرزمین روم را ۱۲ نفر (همان: ۹۰) می‌داند.

به نظر می‌رسد، بینش ایران‌شهری و جهان‌شمول ابن‌خردادبه، علت توجه او به مذاهب سرزمین‌های غیر اسلامی است. همچنین حضورش در دستگاه خلافت، به احتمال زیاد، مانع پرداختن وی به همه مذاهب اسلامی شده؛ زیرا این امر نمی‌توانسته خوشایند دستگاه خلافت

۱. نک: (ابن‌خردادبه، ۱۳۷۱، ۲۵-۲۴، ۳۵، ۴۴-۴۳)

۲. اباضیه، از شاخه‌های معروف خوارج و پیروان عبدالله بن اباض تمیمی (ف ۸۰ ق) بودند که در نواحی جنوب ایران می‌زیستند. (شهرستانی، ۱۳۶۱: ۱۴۶/۱ و ۱۴) آنان معتقد بودند مرتکب گناه کبیره موحد است، ولی مؤمن نیست. (همان: ۱۷۲)

باشد.

۱.۱.۴. جغرافیای انسانی

جغرافیای انسانی نیز در نوع‌شناسی جغرافی‌نگاری، شامل وجوه زندگی اجتماعی انسان‌ها اعم از خوراک، پوشاک، آداب و رسوم، خلیقات و غیره است. توجه ابن‌خردادبه به جغرافیای انسانی سرزمین‌های اسلامی بسیار کمرنگ است. از جمله موارد معدود در این زمینه، شرح چهره ساکنان اهواز و اوضاع بهداشتی این شهر است: «کسی را نمی‌یابی که رخساری سرخ داشته باشد و دائماً تب دارند[...]. و در خانه‌هایشان عقرب‌های گزنده و کُشنده باشد و طعم و بوی عرقیات و عطرها [به علت فساد هوا] پس از دو ماه دگرگون شود.» (همان: ۱۵۸)

در مقابل، اشتیاق وی به این نوع از جغرافیا در سرزمین‌های غیر اسلامی کاملاً آشکار است.^۱ از آن جمله، درباره بخشی از سرزمین هند می‌نویسد: «از سرندیپ تا جزیره نکبالوس[...]. مردمانش برهنه باشند و غذایشان موز و ماهی تازه و نارگیل و پولشان از آهن و همنشین بازرگانان شوند[...]. و در جزیره بالوس مردمانش آدم‌خوارند.» (همان: ۴۹) یا: «پادشاهان هند و مردم آن، زنا را مباح و شراب‌خواری را حرام می‌دانند.» و نیز: «مردم چین از شاخ کرگدن به‌عنوان شیپور و پیام‌رسانی استفاده می‌کنند.» (همان: ۵۰) یا وجود هفت نژاد در هند و بیان خصوصیات هر یک (همان: ۵۳) همچنین مراسم انتخاب پادشاه روم و لباس او. (همان: ۹۱)

در این مطلب نیز دقت در نگرش ایران‌شهری ابن‌خردادبه راه‌گشا است؛ زیرا در امپراطوری ساسانی، وجود ملل و اقوام گوناگون با سنن مختلف پذیرفته شده بود، لذا توجه به آنها لازمه جغرافی‌نگاری ایرانی بوده است. بنابراین در خصوص نوع‌شناسی جغرافی‌نگاری ابن‌خردادبه می‌توان گفت که وی با دیدی جهانی و غیراعتقادی و با نگرشی ایران‌شهری به نگارش کتاب پرداخته و علاوه بر ممالک اسلامی، جغرافیای طبیعی، اقتصادی، مذهبی و انسانی ممالک غیر اسلامی نیز برایش اهمیت داشته است. ضمن اینکه توجه به اطلاعات دنیوی و غیردینی سرزمین‌ها از نظر او مهم بوده است.

۲.۲. نوع‌شناسی جغرافی‌نگاری اصطخری

۲.۲.۱. جغرافیای طبیعی

توجه به جغرافیای طبیعی سرزمین‌های اسلامی در اثر اصطخری پررنگ است؛ مثلاً طول مسیر

۱. نک: ابن‌خردادبه، ۱۳۷۱: ۱۶۵-۱۶۴ و ۱۵۸ و ۱۴۷ و ۷۹ و ۵۰ و ۴۸

رود و خُشاب که از جیحون منشعب می‌شد، از سرچشمه تا مَصَب آمده است: «رود و خُشاب از ترکستان برون آید و به زمین و خُش رسد؛ به نزدیک کوهی و آن جایگه پُلی برین آب ساخته‌اند، اندر میان خُتلان و حد ویشگرود و از آنجا در حدود بلخ می‌رود تا به ترمذ. بالای ترمذ در جیحون افتد و از ترمذ به کالف رود و از کالف به زَم و از زَم به اَمَل و از اَمَل به خوارزم و به دریای خوارزم ریزد.» (اصطخری، ۱۳۴۰: ۲۳۳) یا تمام رودهای سمرقند را به‌طور مفصل در دو صفحه برشمرده است. (همان: ۲۵۰-۲۴۹) و نیز شرح دجله و فرات (همان: ۷۵) یا توضیح مفصل رودها و دریاهاى پارس. (همان: ۱۱۰-۱۰۷)

وی در شرح «خلیج فارس» و علت نام‌گذاری آن می‌نویسد: «دریای پارس، خلیجی باشد از دریای محیط در حد چین و حدود واق و اق و به هندوستان رسد و آن را به پارس و کرمان بازخوانند؛ به حکم آنکه هیچ ولایت از این آبادان‌تر بر این دریا نیست و به روزگار گذشته، پادشاهان پارس بزرگ‌تر و قوی‌تر بوده‌اند و هم در این روزگار، مردمان پارس به هر جایی مستولی‌اند از کرانه‌های این دریا.» (همان: ۱۰۹)

همو در موارد محدود به جغرافیای طبیعی سرزمین‌های غیر اسلامی در مرزهای عالم اسلام نیز می‌پردازد؛ از جمله درباره آفریقای مرکزی که از آن به ولایت سیاهان یاد می‌کند، می‌نویسد: «هیچ ولایت فراخ‌تر از اقلیم ایشان نیست و بر کناره دریای محیط باشند از جانب جنوبی و جانب شمالی ایشان، سوی بیابانی باشد که سوی بیابان مصر کشد از پس پشت واح. آنگه به بیابانی رسد نزدیک زمین نوبیان، آنگه سوی بیابانی که به زنگبار کشد.» (همان: ۴۳)

۲.۲.۲. جغرافیای اقتصادی

علاقه ویژه اصطخری به شرح جغرافیای اقتصادی سرزمین‌های اسلامی کاملاً آشکار است^۱ و تقریباً در توصیف هر شهری از بلاد اسلام به محصولات کشاورزی و اوضاع تجاری آنجا می‌پردازد: «جده [...] آبادان و تجارت آنجا بیشتر بود و [...] تجارت ایشان با اهل پارس باشد.» (همان: ۲۱) یا «در عُمان، خرما و میوه بسیار باشد چون نار و موز و کشتی‌های بزرگ آنجا آید.» (همان: ۲۷) و نیز توصیفش از مرواریدهای خارک، عمان و خلیج فارس (همان: ۳۴) یا بازارهای نیشابور (همان: ۲۰۴).

البته وی به مسائل اقتصادی سرزمین‌های غیر اسلامی در مرز جهان اسلام هم بی‌توجه نیست؛ مخصوصاً مناطقی که با ممالک اسلامی روابط تجاری دارند؛ مانند صادرات پوست پلنگ و انواع پوست‌های رنگین و چرم از حبشه مسیحی به یمن اسلامی (همان: ۳۷) یا معادن

۱. نک: اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۶۵ و ۱۶۰ و ۱۵۷ و ۱۳۴ و ۱۱۳ و ۱۱۱ و ۳۵

زبرجد و زمرد مناطق جنوب نیل (همان: ۵۴) و نیز اوضاع اقتصادی سرزمین خزر و کلاهای وارداتی آنجا (همان: ۱۸۰-۱۷۸) «خراج» سرزمین‌های اسلامی چندان مدنظر اصطخری نیست که احتمالاً ناشی از فقدان دسترسی وی به اسناد حکومتی است.

۲.۲.۳. جغرافیای مذهبی و فرقه‌ای

درباره جغرافیای مذهبی نیز وضع به همین منوال است و ادیان و مذاهب سرزمین‌های اسلامی جایگاه ویژه‌ای نزد اصطخری دارند. از آن جمله، ادیان و مذاهب سرزمین فارس که با توجه به بومی بودن وی، داده‌هایش ارزش بسیاری دارد. بر مبنای گزارش او، زرتشتیان، مسیحیان و یهودیان در آنجا کنار مسلمانان می‌زیستند، ولی اکثریت با زرتشتیان بود و یهودیان کم بودند. همچنین کتاب‌ها، آشکده‌ها و آداب زرتشتیان هنوز در فارس رواج داشت. (همان: ۱۲۱) یا شهر یمامه که «جهودان بسیار داشت و قرمطیان نیز در آنجا می‌زیستند.» (همان: ۲۱) و نیز مذهب اهالی اندلس و مغرب که مالکی بود (همان: ۴۸) یا همزیستی مسالمت‌آمیز مسیحیان و مسلمانان در طرابلس. (همان: ۶۴) همچنین اشاراتی بی‌طرفانه و بدون لعن به اسماعیلیه و حکام آنان، در کتاب دیده می‌شود. (همان: ۴۲-۴۰)

البته ادیان و مذاهب سرزمین‌های غیر اسلامی در مرز قلمرو اسلام نیز به صورت کمرنگ مدنظر است؛ مانند بت‌پرستی قوم بجه در آفریقا و نیز حبشیان و نویبان نصرانی (همان: ۳۸-۳۷) یا کفار هندی. (همان: ۱۴۷)

اصولاً پرداختن به جغرافیای مذهبی چه از نظر مصداقی یعنی ادیان و مذاهب مربوط به یک جغرافیای خاص و چه از نظر نگرش دینی در جغرافی‌نگاری اصطخری اهمیت زیادی دارد؛ به عنوان مثال، وی معتقد است که دریای محیط، اطراف زمین را فراگرفته و دو دریای روم و پارس از آن منشعب شده‌اند. (همان: ۱۰) این موضوع اشاره به مفهوم «مَرَجُ الْبَحْرَيْنِ» در قرآن دارد که بحث مفصلی را در میان جغرافی‌دانان مسلمان ایجاد کرد.^۱ بنابراین می‌توان گفت اصطخری بیشترین توجه خود را معطوف به جغرافیای مذهبی و فرقه‌ای جهان اسلام کرده است؛ چون اساساً ممالک غیر اسلامی و طبعاً مذاهب و فرقه‌های آن را شایسته توجه چندانی نمی‌داند. (همان: ۶)

۲.۲.۴. جغرافیای انسانی

تمایل اصطخری به تبیین جغرافیای انسانی سرزمین‌های اسلامی کاملاً هویدا است.^۲ مثلاً آنجا که

۱. برگرفته از آیات ۱۹ و ۲۰، سوره الرحمن

۲. نک: اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۷۲ و ۱۶۴ و ۱۴۱ و ۱۲۱ و ۱۲۰ و ۹۱

درباره مردم خوزستان اطلاعات ارزشمندی می‌دهد و به نوعی مردم‌شناسی می‌پردازد: «بیشتر [آنان]، تازی و پارسی داندند و خاصه زبان خوزی داندند و زیّ ایشان در پوشش، زیّ اهل عراق است و مردمانی بخیل و بدخو باشند و بیشتر مردم، زردگونه و نحیف و تُنک ریش و معتزلی باشند.» (همان: ۹۱) یا توصیف مردم ماوراءالنهر که: «در خیر راغب باشند و مردمانی بی‌بد و باسلامت و بی‌غایله و دست‌گشاده باشند و بیشتر شیرمرد و سلاح‌دوست بُوند.» (همان: ۲۲۶) و نیز مهمان‌دوستی و پرداختن آنان به کارهای خیر و ساخت پل‌ها و کاروان‌سراها. (همان: ۲۲۸)

همانند موارد پیشین، وی به این‌گونه از جغرافیای سرزمین‌های غیر اسلامی در نواحی مرزی هم تاحدودی می‌پردازد؛ مثلاً «قوم بَجَه خانه‌های مویی دارند و از حبش سیاه‌تر باشند، مانند عرب.» (همان: ۳۷) یا چهره مردم خزر که «به ترکان نزدیک‌اند و اما به ترکان نمانند و ایشان دو گروه‌اند: گروهی سیاه‌چرده و سیاه‌موی؛ گویی از نژاد هندوان‌اند و گروهی سپیدروی و باجمال.» (همان: ۱۸۰)

درواقع، کانون اصلی توجه اصطخری، بر عالم اسلام است و وی معتقد است اقوامی که بهره‌ای از تمدن و فرهنگ اسلامی ندارند، شایسته پرداختن تحت عنوان اقلیم خاص نیستند. (همان: ۶) یعنی وی اقوام دیگر غیر از مسلمانان را حتی در این درجه از اهمیت نمی‌بیند که اقلیمی به آنان اختصاص دهد، چه رسد به اینکه به جغرافیای طبیعی، اقتصادی، مذهبی و انسانی آنها نیز بپردازد. اصطخری به حدی به جغرافیای سرزمین‌های غیر اسلامی بی‌اعتناست که حتی فایده‌ای برای توصیف سرزمینشان نمی‌بیند: «غالب اقلیم [ولایت سند و هند] گبران دارند و بیشتر شهرهای این اقلیم، کافران و بت‌پرستان دارند و ذکر ایشان را فایده نیست.» (همان: ۱۴۶)

وی چنان‌که گفته شد برخی شهرهای غیر اسلامی واقع در حدود مملکت اسلام را که مسلمانان در آن می‌زیستند، وصف کرده که آن هم البته به برکت همسایگی با مسلمانان است؛ مانند کنبایه در هند: «کنبایه تا صیمور تا بلهرا پادشاه هند دارد و بیشتر کافرستان است؛ لکن مسلمانان هستند در این ولایت و در شهر، مسجد آدینه هست مسلمانان را و هر آدینه خطبه کنند.» (همان: ۱۴۷)

متأثر از این اندیشه، وی چندبار از فرنگ با صفت «کافرستان» یاد می‌کند؛ ولی به جغرافیای آنجا نمی‌پردازد. ازجمله بعد از آنکه از جغرافیای اندلس سخن به میان می‌آورد، می‌نویسد: «وزان پس به کافرستان پیوندد به ولایت فرنگ سوی دریا» (همان: ۴۰) یا: «تونس شهری باشد بزرگ و استوار [...] و فراتر از آن در حدود مغرب، شهرهای فرنگ باشد.» (همانجا)

بنابراین می‌توان گفت تمرکز اصطخری در کتاب *مسالك و ممالک* به‌طور خاص بر

جغرافیای طبیعی، اقتصادی، مذهبی و انسانی ممالک اسلامی است. به این موضوع به حدی تأکید می‌شود که در همان آغاز کتاب می‌نویسد: «مراد ما از تصنیف این کتاب، آن است که اقلیم‌های روی زمین یاد کنیم. آنچه دایره اسلام بدان محیط است.» (همان: ۳) و مکرر به این موضوع اشاره می‌کند: «صورت هر جایگه، یاد کنیم از اقلیم‌های مسلمانی تا معلوم گردد و دایره اسلام را بر بیست اقلیم بخش کردیم.» (همان: ۴) یا: «ما در این کتاب، اقلیم‌های مملکت اسلام به تفصیل یاد کنیم چنان‌که جایگاه هر اقلیم شناخته شود.» (همان: ۱۴) همچنین دربارهٔ حدود جزایر خلیج فارس می‌نویسد: «و این صفت این دریاست در حدود مسلمانی.» (همان: ۳۵)

در تحلیلی کلی، نکته مهم، دیدگاه دینی و اعتقادی اصطخری به گونه‌های مختلف جغرافیاست که از این نظرگاه به تألیف کتاب دست یازیده و نوعی تبعیض برای سرزمین‌ها و اقوام گوناگون قائل است. به این شکل که هر آنچه را که در حوزه اعتقادی و دینی وی یعنی اسلام قرار داشته، شایسته توجه دیده و به جنبه‌های مختلف جغرافیایی آن پرداخته است و هر آنچه از این دایره بیرون بوده، مگر در ناحیهٔ مرزی و آن هم به لطف همجواری با عالم اسلام، از قلم انداخته است و این، چندان با شاخص‌های علمی سنخیت ندارد و می‌توان گفت از این نظر، اصطخری دانشورانه برخورد نکرده است.

در جمع‌بندی پایانی می‌توان گفت ابن‌خردادبه با آنکه به همهٔ انواع جغرافی‌نگاری طبیعی، اقتصادی، مذهبی و انسانی پرداخته، ولی جغرافی‌نگاری اقتصادی در اثر او پررنگ‌تر است. اصطخری نیز به همهٔ این گونه‌های مختلف جغرافیایی پرداخته، ولی به نظر می‌رسد توجه وی به جغرافیای طبیعی و مذهبی بارزتر است.

چگونگی تقسیم‌بندی ربع مسکون

یکی از شاخص‌های ارزیابی متون جغرافیایی، چگونگی تقسیم‌بندی ربع مسکون است. جغرافی‌دانان اسلامی به تقلید از یونانیان، زمین را با خط استوا به دو نیمکرهٔ شمالی و جنوبی تقسیم می‌کردند و با ترسیم خطی فرضی که از دو قطب زمین بر خط استوا عمود می‌شد، به مرکزیت جزایر خالدهات یا سعادت واقع در دریای محیط (اقیانوس اطلس)، کرهٔ زمین را به چهار قسمت مساوی تقسیم می‌کردند که قسمت شرقی آن در نیمکرهٔ شمالی، ربع مسکون نام می‌گرفت و سه قسمت دیگر را به علت وجود آب، غیر مسکون می‌دانستند. ضمن آنکه در منتهی‌الیه شمالی ربع مسکون نیز به علت کثرت برودت هوا و در منتهی‌الیه جنوبی به علت شدت حرارت، قائل به وجود جاندار اعم از گیاه و حیوان نبودند.

براین اساس، نوع تقسیم‌بندی نواحی مختلف ربع مسکون از شاخص‌های اصلی در تبیین جغرافی‌نگاری است و می‌تواند وجه ممیزه یا تشابه جغرافی‌دانان دانسته شود. مرکز تقسیم راه‌ها و سرزمین‌ها یا نقطه کانونی زمین نیز از دیگر موضوعات مهم در این زمینه است. اینکه جغرافی‌دان کدام شهر یا منطقه را کانون تقسیم راه‌ها و ممالک در نظر بگیرد و به شرح آن بپردازد، شاخص مهمی در تقسیم‌بندی مؤلفات جغرافیایی اسلامی محسوب می‌شود.

ابن خردادبه در نگارش کتاب خود، به احتمال، ترجمه‌ای از متون پهلوی درباره ایران قدیم در اختیار داشته (تشنر، ۱۳۷۵: ۱۹) و توصیف دقیق مسیرها و جاده‌های ربع مسکون که بخش اعظم کتابش را تشکیل می‌دهد، نشانه آن است که او از منابع جغرافیایی کهن ایرانی آگاهی داشته است. (گیلیسپی، ۱۳۶۵: ۳۱)

وی با کتاب جغرافیای بطلمیوس و طبعاً با جغرافیای یونانی نیز آشنا بوده (ابن خردادبه، ۱۳۷۱: ۱۴۷-۱۴۶ و ۲) با این حال، کوشیده جغرافی‌نگاری خود را بر مبنای شیوه هفت اقلیم ایرانی استوار کند. در این شیوه، جهان به هفت دایره هندسی مساوی تقسیم می‌شد که هر کدام یک «کشور» را نشان می‌داد. دایره چهارم در مرکز و شش دایره دیگر در اطراف آن رسم می‌شد. دایره چهارم «ایران‌شهر» و مرکزی‌ترین نقطه آن، «سواد» بود. (تشنر، ۱۳۷۵: ۷)

البته ابن خردادبه کاملاً این شیوه را اعمال نکرده، ولی عراق را با ایران‌شهر برابر می‌داند و «سواد» را که در روزگاران قدیم «دل ایران‌شهر» نامیده می‌شد، به عنوان محل تقسیم راه‌ها در نظر گرفته و جغرافیای خود را با توصیف آن آغاز می‌کند. چنان‌که می‌نویسد: «از سواد آغاز می‌کنم که پادشاهان فارس به آن، نام «دل ایران‌شهر» یعنی قلب عراق، داده بودند.» (ابن خردادبه، ۱۳۷۱: ۷)

دور از ذهن نیست که علایق وی به ایران و نگرش ایران‌شهری به جغرافیای جهان در این موضوع دخیل باشد و اینکه علت انتخاب «سواد» یا «سورستان» دوره ساسانی به عنوان مرکز تقسیمات جغرافیایی، نه به عنوان مرکز دستگاه خلافت، بلکه به این دلیل است که پادشاهان ایران به آن «دل ایران‌شهر» می‌گفتند.

شاهد دیگر این مدعا، تنظیم مطالب کتاب به ترتیب چهار جهت اصلی است که براساس سنت جغرافیایی ایرانی است. (تشنر، ۱۳۷۵: ۱۹) ضمن آنکه در آغاز شرح هر جهت جغرافیایی به اسپهبد هر ناحیه در زمان ساسانیان اشاره شده است؛ مثلاً در شروع مبحث مغرب می‌نویسد: «مغرب یک چهارم مملکت و اسپهبد آن در روزگار فرس، خربران اسپهبد بود.» (ابن خردادبه، ۱۳۷۱: ۶۹) این شیوه تقسیم‌بندی، یادآور تقسیمات کشوری دوره ساسانی است که از زمان انوشیروان و تجدیدنظر او در تقسیمات کشوری و حذف منصب «ایران اسپهبد» و

تعیین چهار اسپهبد برای هریک از چهار جهت جغرافیایی کشور اجرایی شد. (محمدی، ۱۳۷۵: ۱۸۳)

اصطخری کتاب خود را برمبنای هفت اقلیم ایرانی یا یونانی تعریف نکرده و به صراحت بر این موضوع تأکید می‌کند: «و سیاق این کتاب، نه بر وضع هفت اقلیم نهادیم تا معلوم باشد.» (اصطخری، ۱۳۴۰: ۳) وی در شیوه‌ای که احتمالاً ابتکار بلخی بوده، سرزمین‌های اسلامی را به بیست اقلیم تقسیم کرده است.

بنابراین روش اصطخری تقسیم سرزمین‌ها به بیست اقلیم، نه به معنای اقلیم ایرانی (هفت کشور) یا یونانی (کمربندی که شامل تعدادی از درجات عرض است)، بلکه به معنای ناحیه است و وی براساس جنبه طبیعی سرزمین‌ها، جهان اسلام را به بیست ناحیه تقسیم کرده است. این شیوه گرچه نسبت به روش‌های پیشینیان نوآورانه محسوب می‌شود، فاقد عنصر ایرانی است.

اصطخری همچنین کتابش را از «دیار عرب» و مکه آغاز می‌کند. به عبارت دیگر، نخستین اقلیم از بیست اقلیم مدنظر او، سرزمین عرب و مکه است: «نخست از دیار عرب درگرفتیم و آن را اقلیمی نهادیم. به حکم آنکه خانه خدای تعالی آنجاست و خانه کعبه، ناف زمین است و خدای عزوجل آن را در قرآن، ام‌القری خوانده است.» (همان: ۴) یا «آغاز از دیار عرب کردیم که خانه خدای و قبله مسلمانان آنجاست.» (همان: ۱۵) بدین‌روی کتاب نه به مرکزیت بغداد و مرکز خلافت، بلکه با مکه و مدینه شروع می‌شود: «در دیار عرب ابتدا از مکه [سخن] خواهیم کرد و شهر مکه در میان کوه‌هاست.» (همان: ۱۸)

درواقع، نگرش دینی و اعتقادی اصطخری به جغرافی‌نگاری باعث شده که وی دیار عرب و مشخصاً شهر مکه را به علت قداست دینی آن به‌عنوان مرکز زمین و نقطه کانونی اقلیم‌ها در نظر بگیرد و برای بغداد با آنکه مرکز خلافت اسلامی است، چنین اعتباری قائل نباشد. ضمن آنکه براساس روایات دینی و قرآنی موضوع «دحوالارض»^۱ مطرح است که در آن، خشکی‌های زمین از زیر آب بیرون آمده و نخستین جایی که سربرآورده، مکه یا کعبه بوده است. این نگرش دینی اصطخری و دیگر جغرافی‌دانان مکتب بلخی بر روش جغرافی‌نگاری آنان نیز تأثیر گذاشته و در این مکتب، مکه نقطه کانونی در نظر گرفته شده است.

۴. ویژگی‌های جغرافی‌نگاری

بر پایه آنچه گفته شد، ابن خردادبه برمبنای تعلق خود به مکتب عراقی و بیش‌جهانی، از نظر

۱. برگرفته از آیه ۳۰، سوره نازعات

نوع‌شناسی جغرافی‌نگاری به جغرافیای طبیعی، اقتصادی، مذهبی و انسانی جهان اسلام در کنار ممالک غیر اسلامی پرداخته و از حیث چگونگی تقسیم ربع مسکون نیز به تاسی از شیوه جغرافی‌نگاری ایرانی، سواد(ایران‌شهر) را کانون تقسیم راه‌ها برمبنای چهار جهت جغرافیایی قرارداد و توجه ویژه‌ای به خراج و مسائل اقتصادی داشته است.

در مقابل، اصطخری به‌عنوان یکی از بنیانگذاران مکتب بلخی با توجه به بینش اعتقادی و امت‌گرایانه خود، از نظر نوع‌شناسی جغرافی‌نگاری بر جغرافیای طبیعی، اقتصادی، مذهبی و انسانی جهان اسلام تمرکز کرده و با کم‌توجهی به جغرافیای سرزمین‌های غیر اسلامی، تنها به صورت مختصر به بخش مرزی این سرزمین‌ها با عالم اسلام پرداخته و دیگر ممالک غیر اسلامی را واجد هویت جغرافیایی نمی‌داند. وی همچنین از نظر چگونگی تقسیم ربع مسکون، توجهی به شیوه هفت اقلیم ایرانی و یونانی ندارد، بلکه در اقدامی ابتکاری جهان اسلام را براساس عوارض طبیعی به بیست اقلیم(ناحیه) تقسیم می‌کند.

مراد از ویژگی‌های جغرافی‌نگاری، جوهری از مایه‌های مربوط به جغرافیاست که می‌تواند ابزاری برای تقسیم‌بندی آثار جغرافیایی باشد. از آن جمله می‌توان به استفاده از نقشه، خردگرایی(دوری از عجایب‌نگاری)، واردکردن نگرش دینی و مذهبی در تألیف اثر، توجه به هویت میهنی یا دینی و... اشاره کرد که به کمک آنها می‌توان آثار جغرافیایی را تفکیک و دسته‌بندی کرد و از این راه به تمایزات یا احیاناً تشابهات آنها پی برد.

۴.۱. استفاده از نقشه

این خردادبه در مسالک و ممالک از نقشه استفاده نکرده و فقط به شرح مسافت‌ها و عوارض جغرافیایی اکتفا کرده است. هرچند برخی معتقدند در کتاب وی، نقشه‌ای وجود داشته است. (Fossier, 1997: 56/1)

به جز او دیگر جغرافی‌دانان مکتب عراقی نیز از نقشه استفاده نکرده‌اند؛ بنابراین می‌توان نیاوردن نقشه را از شاخص‌های این مکتب دانست. در مقابل، استفاده از نقشه از مهم‌ترین ویژگی‌های جغرافی‌نگاری اصطخری است. وی از بیست نقشه رنگی متعلق به بیست اقلیم و دو نقشه سیاه و سفید مربوط به مصر و کرمان استفاده کرده که حاوی نخستین مواد نقشه‌کشی از دنیای اسلام است و بر ارزش کتاب افزوده است. این نقشه‌ها در آغاز مبحث هر اقلیم در کتاب آمده است.



«نقشه خلیج فارس در کتاب اصطخری»



«نقشه دیلم و طبرستان در کتاب اصطخری»

در این نقشه‌ها، برخلاف نقشه‌های امروزی، شمال در پایین، جنوب در بالا و مشرق و مغرب به جای هم ترسیم می‌شد. اصطخری، نقشه را «صورت» نامیده و درباره اهمیت درج آن می‌نویسد: «ما صورت خراسان و شهرها و راه‌ها و بیابان‌ها و کوه‌ها، همه [را] نگاشتیم تا چون در شکل صورت نگرند، چنان نماید که خراسان در پیش نهاده است.» (اصطخری، ۱۳۴۰: ۲۰۳) برخی معتقدند این نقشه‌ها از کتاب ابن بلخی رونویسی شده و تغییری در آنها داده نشده است. (کراچکوفسکی، ۱۳۷۹: ۱۵۶) به‌جز اصطخری، ابن حوقل و مقدسی که هر دو از جغرافی دانان مکتب بلخی به‌شمار می‌روند، از نقشه استفاده کرده‌اند. بنابراین بهره‌گیری از نقشه را می‌توان جزو ویژگی‌های این مکتب برشمرد.

با شکل‌گیری مکتب بلخی، به ترسیم نقشه‌های ناحیه‌ای یا منطقه‌ای توجه بیشتری شد و علاوه بر ترسیم نقشه‌های ناحیه‌ای بر مبنای علمی‌تر، عنصر مناظر و مرا یا یا پرسپکتیو^۱ نیز وارد نقشه‌کشی شد. (تشنر، ۱۳۷۵: ۲۶)

۲-۴. خردگرایی (دوری از عجایب‌نگاری)

از جمله ویژگی‌های جغرافیای‌نگاری ابن خردادبه عجایب‌نگاری است. در اثر وی علاوه بر مطالب علمی و مفید، برخی مطالب غیرعلمی و دور از منطق و خرد نیز دیده می‌شود که مؤلف هم توضیحی درباره احتمال نادرست بودن آنها نمی‌دهد. در آن دوره، عجایب‌نگاری بخشی از متون جغرافیایی را تشکیل می‌داد و «علم عجایب البلاد» نامیده می‌شد (کراچکوفسکی، ۱۳۷۹: ۷) به نظر می‌رسد ابن خردادبه پیشگام این عرصه بوده است؛ زیرا شواهد زیادی در این زمینه در کتاب او دیده می‌شود.

به عنوان مثال، درباره دریای قُلْزُم (سرخ) می‌نویسد: «در آن، نوعی ماهی به اندازه یک ذراع است که پرواز می‌کند و صورتش همانند جغد است و نیز ماهی دیگری که طول آن بیست ذراع است و در درون، یکی همانند خود دارد و در بطن دومی همچنین ماهی دیگری است تا چهار ماهی [...] و در آن پرنده‌هایی است که [...] بر آب دریا تخم‌گذاری کرده و جوجه می‌آورند.» (ابن خردادبه، ۱۳۷۱: ۴۶) یا: «بر هر خوشه از خوشه‌های فلفل، برگی است که هنگام بارش باران از آن حفاظت کند و هرگاه باران قطع گردد، آن برگ کنار می‌رود و بار دیگر اگر باران بارید، آن برگ جهت محافظت از فلفل‌ها به جای قبلی خود باز می‌گردد.» (همان: ۴۷) این موضوع به حدی عجیب است که شریف ادریسی، جغرافی‌دان قرن ششم هجری که دیدگاهی خردگرایانه دارد، آن را «امری غریب» توصیف می‌کند. (ادریسی، ۱۳۸۸: ۳۳)

ابن خردادبه، همچنین از قدمگاه هفتاد ذراعی حضرت آدم (ع) در کوه سراندیب یاد می‌کند و می‌نویسد: «آدم، گام دیگر خود را در دریا قرار داد که دو الی سه روز راه، فاصله با گام اول دارد.» (ابن خردادبه، ۱۳۷۱: ۴۸) یا از درختی مسین در سرزمین روم سخن می‌گوید که بر آن، ساری مسین نشسته و در فصل زیتون، سارها پروازکنان با خود سه دانه زیتون حمل می‌کنند که آنها را بر سار مسی می‌اندازند و اهل روم از آن، برای چراغ‌های خود روغن می‌گیرند. (همان: ۹۷-۹۶) این داستان را در کتاب *أعلاق النقیسه* «ابن رُسته» (ف حدود ۳۰۰ ق) جغرافی‌دان قرن سوم هجری نیز می‌بینیم (ابن رسته، ۱۳۶۵، ۸۹) و بعید نیست که از ابن خردادبه گرفته باشد.

وی همچنین درباره ساخت شهرهای روم و اسکندریه می‌نویسد: «گویند که در سیصد سال ساخته شد و مردم آن، هفتاد سال ایستادند و در روز راه نمی‌رفتند.» (همان: ۱۵۱) عجایب‌نگاری و درج مطالب خرافه‌آمیز، در اغلب تألیفات جغرافی‌دانان قرن سوم هجری مانند ابن‌فقیه (ف ۲۹۹ق) و ابن‌رسته دیده می‌شود؛ به‌ویژه ابن‌فقیه که علاقه زیادی به این موضوع نشان می‌دهد. بنابراین عجایب‌نگاری نیز در آثار اکثر جغرافی‌دانان مکتب عراقی مانند ابن‌فقیه و ابن‌رسته بروز و ظهور دارد.

اما فاصله‌گرفتن از عجایب‌نگاری و نزدیکی به خردگرایی، جزو مهمترین ویژگی‌های جغرافی‌نگاری اصطخری است؛ چنان‌که وی می‌کوشد در چارچوب عقلانی بنویسد. هرچند در موارد بسیار محدود، کمی از این چارچوب فاصله می‌گیرد. مثلاً «سَقَنْقُور»^۱ را نوعی ماهی می‌داند، جز آنکه دست و پا دارد. (اصطخری، ۱۳۴۰: ۵۳) یا هنگامی که براساس شنیده‌ها، از وجود غول در یمن سخن می‌گوید، تأکید می‌کند که ضرورتی به ذکر آن در کتاب نمی‌دیده است. (همان: ۲۸)

وی برخلاف برخی که معتقد بودند سرچشمه اغلب رودها در بهشت است، باوری خردگرایانه دارد. چنان‌که سرچشمه رود نیل را جایی در منطقه زنگبار می‌داند (همان: ۵۳) که تا حد زیادی منطبق با واقعیت است. یا ضمن شرح دقیق اهرام مصر، به جای آنکه به بیان افسانه‌هایی در این باره بپردازد، می‌نویسد: «گویند که این اهرام، گورستان ملوک آن ولایت بوده و این درست‌تر است.» (همان: ۵۴) بنابراین اصطخری از این نظر، خردگراتر از ابن‌خردادبه عمل کرده است. به‌جز اصطخری دیگر جغرافی‌دانان قرن چهارم مانند ابن‌حوقل (ف ۳۶۸ق) و مقدسی (ف پس از ۳۸۱ق) که هر دو جزو جغرافی‌دانان مکتب بلخی به‌شمار می‌آیند، نیز بر منهج عقل‌گرایی و دوری از خرافه‌نگاری بوده‌اند.

۴.۳. توجه به هویت میهنی یا ایران و فرهنگ ایرانی

توجه به ایران و فرهنگ ایرانی و عناصر و نمادهای آن از دیگر ویژگی‌های جغرافی‌نگاری ابن‌خردادبه است. وی تعلق خاطر فراوانی به ایران دارد و حتی تقسیم‌بندی زمین را براساس اسطوره‌های ایرانی تبیین می‌کند: «فریدون، زمین را میان سه فرزندش تقسیم کرد [...] و ایران را که همان ایرج است، بر ایران‌شهر که عراق باشد، حکومت داد، کسری‌ها و پادشاهان عراق از فرزندان اویند.» (ابن‌خردادبه، ۱۳۷۱: ۲۱) یا آوردن اسامی فرمانروایانی که در زمان اردشیر، بر قسمت‌های مختلف سرزمین ایران حکومت می‌کردند و او آنان را «شاه» می‌نامید (همان: ۲۲) و

۱. نوعی خزنده از تیره سوسماران که در صحراهای آسیا، اروپا و آفریقا زندگی می‌کند. (فرهنگ معین)

نیز یادکردن از رستم با صفت «قهرمان» (همان: ۴۰)

همو، توجه ویژه‌ای به دین زرتشت دارد. مانند اشاره به آتشکده آذرگشسب در شهر شیز (همان: ۲۴) و مقام والای آن نزد زرتشتیان و شاهان ساسانی. (همان: ۱۲۰) همچنین شیوه بیان موضوعات، بهره‌گیری از واژگان فارسی برای تقسیمات جزئی نواحی و نیز آوردن اسامی فارسی، حاکی از تأثیر نمایان فرهنگ ایرانی در گزارش‌های ابن‌خردادبه است. (گیلیسپی، ۱۳۶۵: ۳۱) از جمله، تقسیمات منطقه‌ای عراق که با گذشت حدود سه قرن، هنوز اسامی زمان ساسانی را بر خود دارد. مانند کوره (ولایت)‌های شاذهرمز (شاده‌رمز)، شاذقباد، بازیجان خسرو، شاذسابور و شاذبهمن. (ابن‌خردادبه، ۱۳۷۱: ۸)

این نگرش، در اصطخری با توجه به دیدگاه دینی و امت‌گرایانه وی، چندان بارز نیست. هرچند گزارش‌های مربوط به ایران و ماوراءالنهر، دو سوم کتابش را تشکیل می‌دهد (O. G. Bolshakov, 1998:647) و در توصیف ایران می‌نویسد: «هیچ ملک، آبادان‌تر و تمام‌تر و خوش‌تر از ممالک ایران‌شهر نیست [...] و آن مملکت پارس است و حد این مملکت در روزگار پارسیان معلوم بود.» (اصطخری، ۱۳۴۰: ۵) در واقع نگرش دینی اصطخری که مهمترین ویژگی مکتب بلخی به شمار می‌رود، برخلاف ابن‌خردادبه، مجال زیادی برای پرداختن به هویت میهنی به وی نمی‌دهد.

۴.۴. تأثیر نگرش مذهبی بر جغرافی‌نگاری

بازتاب کم‌رنگ نگرش مذهبی ابن‌خردادبه در اثرش، دیگر ویژگی جغرافی‌نگاری اوست. بر این پایه است که وی علاوه بر سرزمین‌های اسلامی به شرح سرزمین‌های غیر اسلامی نیز توجه دارد. او برخلاف اصطخری، سواد (دل ایران‌شهر) را مرکز جهان می‌داند و مطالب خود را بر این اساس بیان می‌کند. در واقع، جغرافیای مذهبی ممالک اسلامی چندان به نظر ابن‌خردادبه نمی‌آید، اما به تبیین جغرافیای ممالک غیر اسلامی نظیر چین، تبت، هند، روم و غیره توجه ویژه‌ای دارد.

درحقیقت، وی در اثر خویش فارغ از جغرافیای اعتقادی و متأثر از بینشی جهانی، گستره جغرافیایی وسیعی اعم از مسلمان و غیرمسلمان را پوشش می‌دهد؛ درحالی‌که اصطخری متأثر از اندیشه و نگرش دینی، در چارچوب عالم اسلام و حوزه جغرافیای اعتقادی، به تحلیل جغرافیایی ممالک اسلامی می‌پردازد. بر این اساس، وی اصل را بر تمرکز کانونی بر عالم اسلام نهاده و معتقد است اقوامی که بهره‌ای از تمدن و فرهنگ اسلامی ندارند، شایسته پرداختن تحت عنوان اقلیم خاص نیستند. متأثر از این اندیشه، او حتی مطالب کتابش را به مرکزیت مکه

و مدینه آغاز می‌کند و نخستین اقلیم از بیست اقلیم مدنظرش، سرزمین عرب و مکه است. مسائل مذهبی در اندیشه اصطخری از آن‌چنان اهمیتی برخوردار است که نه تنها به بازتاب چشمگیر جغرافیای مذهبی و فرقه‌ای جهان اسلام می‌پردازد، بلکه گزارش اخبار ادیان و مذاهب غیر اسلامی (البته بیشتر در محدوده جهان اسلام از جمله، ادیان و مذاهب سرزمین فارس در قرن چهارم) را نیز می‌دهد. (اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۲۱ و ۶۴ و ۷۱) در این خصوص، حتی اشاراتی بی‌طرفانه و بدون لعن به اسماعیلیه و حکام آنان نیز در کتابش دیده می‌شود. (همان: ۴۲-۴۰) براین پایه، یکی از مهمترین ویژگی‌های جغرافی‌نگاری اصطخری، بازتاب چشمگیر نگرش دینی وی در اثر اوست.

۵.۴. منابع اطلاعاتی

بدیهی است هر مؤلفی برای تألیف کتاب خود ناگزیر است از «منابع اطلاعاتی» استفاده کند. در آثار تاریخی یا جغرافیایی می‌توان منابع یاد شده را به سه دسته اصلی تقسیم کرد: ۱. منابع مکتوب شامل کتب پیشینیان یا اسناد و مدارک حکومتی؛ ۲. منابع دیداری یا مشاهدات مؤلف؛ ۳. منابع شنیداری که مؤلف با اطمینان از ثقه‌بودن آنها، به نقل گفته‌هایشان می‌پردازد. ابن‌خردادبه گاهی به نام کتاب‌هایی که از آنها بهره گرفته، اشاره می‌کند از جمله «کتاب بطلمیوس» (ابن‌خردادبه، ۱۳۷۱: ۲) که به احتمال زیاد، منظور کتاب «المدخل الی الجغرافیا» است؛ اما اصطخری به نام کتابی اشاره نمی‌کند؛ ولی بیشتر اطلاعات او، به‌ویژه از صور الاقالیم بلخی است^۱ (O. G. Bolshakov, 1998:647) با توجه به این موضوع، اشاره‌ای به بهره‌گیری از مسالک و ممالک ابن‌خردادبه در کتاب اصطخری به چشم نمی‌خورد. بااین حال، می‌توان احتمال داد کتاب ابن‌خردادبه مقبول وی نبوده و بهره‌ای از آن نگرفته است.

ابن حوقل، جغرافی‌دان معاصر اصطخری که با او ملاقات داشته، می‌نویسد: «پیوسته کتاب ابن‌خردادبه و کتاب جیهانی^۲ و تذکره ابوالفرج قدامه بن جعفر^۳ را همراه داشتم، ولی از بردن دو کتاب اول که مرا از طلب علوم نافع و سنت‌های واجب بازداشته بود، استغفار کردم و

۱. همچنین نک: دو مقاله J.H.Kramers در *Orientalia Analecta* (لیدن، ۱۹۵۴) و نیز مقدمه‌های بارتولد و مینورسکی بر ترجمه انگلیسی *حدود العالم*.

۲. ابو عبدالله محمد بن احمد جیهانی (ف ۳۳۰ق) از وزیران و جغرافی‌دانان دوره سامانی. وی کتابی به نام *المسالک و الممالک* درباره جغرافیای سرزمین‌های اسلامی نوشته که امروز در دسترس نیست. (دهخدا)

۳. ابوالفرج قدامه بن جعفر (ف ۳۱۰ ق یا ۳۳۷ق) کاتب بغدادی از فصحا و بلغا و در فلسفه و منطق زبانزد بود. کتاب *الخراج و البلدان* در جغرافیا از اوست. (دهخدا)

ابواسحاق فارسی [اصطخری] را بدیدم.» (ابن حوقل، ۱۹۳۸: ۲/۳۲۹) در اینجا ابن حوقل صراحتاً از همراه داشتن کتاب ابن خردادبه «استغفار» می‌کند که می‌تواند نشانه بی‌اعتنایی وی و نیز دوست هم مکتبش یعنی اصطخری، به سبک و کتاب ابن خردادبه باشد. براین اساس، می‌توان گفت بی‌شک اصطخری از وجود کتاب ابن خردادبه آگاهی و به آن دسترسی داشته، اما به احتمال زیاد از آن استفاده‌ای نکرده است.

بهره‌گیری از اسناد حکومتی نیز دیگر ویژگی جغرافی‌نگاری ابن خردادبه است. وی به علت تصدی ریاست دیوان برید، طبعاً به این‌گونه اسناد دسترسی داشته و فاصله راه‌ها و میزان خراج شهرها را براساس آنها آورده است. چون در این دیوان، برای محاسبات اداری درباره سه موضوع اساسی دستگاه خلافت یعنی مالیات زمین (خراج)، مسیرهای پستی و دفاع از حدود جهان اسلام گزارش‌هایی تهیه می‌شد.

به‌عنوان مثال، وی منازل راه سامرا تا واسط را که با «برید» پیموده می‌شد، شرح داده (ابن خردادبه، ۱۳۷۱: ۴۴) یا راه حُمص تا دمشق از مسیر بعلبک را «راه برید» می‌داند (همان: ۸۴) که نشانه استفاده وی از گزارش‌های دیوان برید است. درباره خراج نیز می‌نویسد: «در دیوان خراج دیده شده که برخی از کارگزاران یمن مبلغ ۶۰۰ هزار دینار خراج تحویل داده‌اند.» (همان: ۱۳۷) ولی اصطخری به علت فقدان وابستگی حکومتی، به این‌گونه اسناد دسترسی نداشته است.

اشاره نکردن ابن خردادبه به مشهوداتش یا منابع دیداری، از دیگر مشخصات جغرافی‌نگاری اوست که به علت سفر نکردن وی به سرزمین‌های مختلف است. در مقابل، چنین برمی‌آید که اصطخری، سفرهای بسیاری به نقاطی مانند ایران، ماوراءالنهر، شام، حجاز و مصر داشته است. وی شخصاً به بررسی موضوعات می‌پرداخت تا صحت و سقم آن معلوم شود؛ کاری که امروزه «تحقیق میدانی» نامیده می‌شود. به‌طورمثال، گفته می‌شد بصره ۱۲۰ هزار رود دارد که قایق‌ها در آنها رفت و آمد می‌کنند. اصطخری در این باره تردید می‌کند: «مرا این سخن شگفت آمد. چون آنجا رسیدم، دیدم که در مقدار یک تیر پرتاب، بسیار رودهای کوچک بود که زورق‌های کوچک، در آن کار می‌کرد و هر رودی را نامی هست که به آن کس، بازخوانند که آن آب، رانده بود.» (اصطخری، ۱۳۴۰: ۸۲) یا: «گویند که در مداین بر دجله پلی بوده است و ما آن را اثر ندیدیم.» (همان: ۸۷)

وی اغلب مشاهداتش را با عبارت «خداوند کتاب گوید» (همان: ۴۴) یا «مصنّف کتاب گوید» (همان: ۲۲۸) همراه کرده است. گزارش‌های اصطخری از فارس، سندیت بیشتری دارد؛ چون اکثراً بر مبنای مشاهدات شخصی اوست. چنان‌که درباره ثروت اهالی سیراف می‌نویسد:

«من آنجا کسانی دیدم که هر یک را چهار بار هزارهزار دینار بود و بیشتر و کس باشد که بسیاری بیش از این دارد و جامه او همچو جامه مزدورش باشد.» (همان: ۱۲۱) بر این پایه، استفاده از منابع دیداری از مهمترین ویژگی‌های جغرافی‌نگاری اصطخری است.

بهره‌گیری از منابع شنیداری، ویژگی مشترک ابن‌خردادبه و اصطخری است؛ چنان‌که این کار در اثر ابن‌خردادبه با ذکر نام منبع و گاه بدون ذکر نام، صورت گرفته و در اثر اصطخری، بدون ذکر نام آمده است. به‌عنوان مثال، ابن‌خردادبه، ماجرای اعزام محمدبن موسی منجم از سوی خلیفه واثق به سرزمین روم برای تحقیق در ماجرای «اصحاب رقیم» را به‌طور مستقیم از زبان او شنیده و روایت کرده است. (ابن‌خردادبه، ۱۳۷۱: ۸۹)

وی همچنین ماجرای حفاری در اهرام مصر را از زبان منشی «لؤلؤ، غلام‌بن طولون» (همان: ۱۵۰) یا ماجرای «سد یاجوج و مأجوج» را به نقل از «سلام ترجمان» که واثق او را مأمور بازدید از این سد کرده بود، آورده است. (همان: ۱۵۲) ماجرای این سد در تألیفات جغرافیایی بعدی، اکثراً از کتاب ابن‌خردادبه نقل شده است.

اصطخری نیز برخی مطالب را براساس شنیده‌هایش از منابعی آورده که به نام آنها اشاره نمی‌کند؛ مثلاً «شنوده‌ام که مردمان چاچ و فرغانه چندان آلت و عُدّت دارند که در هیچ نغر مسلمانی نیست.» (اصطخری، ۱۳۴۰: ۲۲۹) یا: «شنوده‌ام که در ماوراءالنهر زیادت از ده هزار رباط است» (همان: ۲۲۸) گاهی از این منابع با عنوان «معمد» یاد می‌شود که نشانه‌ی ثقة‌بودن او نزد مؤلف است: «از معمدان شنودم که برنایی در بازار بر دکانی چیزی می‌فروخت.» (همان: ۱۸۱)

نتیجه

در تحلیل نهایی می‌توان براساس شاخص‌های یادشده، به پرسش بنیادین پژوهش درخصوص مکتب ابن‌خردادبه و اصطخری پاسخ داد و آن دو را به ترتیب در دو مکتب متمایز «عراقی» و «بلخی» دسته‌بندی کرد. بدین ترتیب که «ابن‌خردادبه» متأثر از بینشی جهانی و فارغ از جغرافیای اعتقادی، گستره جغرافیایی بیشتری از جهان آن روز اعم از ممالک اسلامی و غیر اسلامی را پوشش داده است. وی به انواع جغرافیای طبیعی، اقتصادی، مذهبی و انسانی پرداخته، ولی تمرکز اصلی‌اش بر جغرافیای اقتصادی است. همچنین انتخاب شیوه جغرافی‌نگاری ایرانی و تقسیم ربع مسکون بر مبنای جهات چهارگانه، مرکزیت‌دادن به عراق و سواد به‌عنوان دل ایران‌شهر، توجه ویژه به مسائل دنیوی از جمله مسائل اقتصادی و تجاری سرزمین‌های اسلامی و غیر اسلامی، اهتمام به جغرافیای طبیعی، مذهبی و انسانی سرزمین‌های غیر اسلامی در کنار

ممالک اسلامی، نیاوردن نقشه، پرداختن به عجایب‌نگاری و موضوعات افسانه‌ای و خرافه‌آمیز، توجه ویژه به هویت میهنی و ایران و فرهنگ ایرانی و نیز واردنکردن دیدگاه‌های مذهبی در جغرافی‌نگاری از دیگر ویژگی‌هایی است که ابن‌خردادبه را در فهرست جغرافی‌دانان مکتب عراقی قرار می‌دهد. در ریشه‌شناسی نگرش کلان‌نگرانه ابن‌خردادبه، می‌توان به تفکر ایران‌شهری وی نیز که منبعث از امپراطوری ساسانی و دربرگیری ملل و ممالک بسیار است، اشاره کرد. درمقابل، «اصطخری» پیرو مکتب بلخی است؛ زیرا درچارچوب عالم اسلام و حوزه جغرافیای اعتقادی، عمدتاً به جغرافیای ممالک اسلامی می‌پردازد و برعکس اسلام‌ت‌مركز می‌کند. وی حتی اقوام بی‌بهره از تمدن و فرهنگ اسلامی را صاحب اقلیم خاص نمی‌داند و حاضر به اعطای هویت جغرافیایی به آنان نیست. او نیز به انواع مختلف جغرافیا پرداخته، ولی به نظر می‌رسد توجه به جغرافیای طبیعی و مذهبی در کتابش بارزتر است. همچنین گزینش شیوه تقسیم ربع مسکون مبتنی بر تقسیم ممالک اسلامی به اقلیم‌های (نواحی) بیست‌گانه و مرکزیت‌دادن به دیار عرب و مکه و مدینه به‌عنوان نقطه کانونی کتاب و اقلیم اول بر مبنای دیدگاه اعتقادی و مذهبی، کم‌توجهی به جغرافیای طبیعی، اقتصادی، مذهبی و انسانی سرزمین‌های غیر اسلامی به‌جز در نواحی مرزی جهان اسلام، آوردن ۲۲ نقشه، پرهیز از عجایب‌نگاری و روایت مسائل خرافه‌آمیز، توجه ویژه به هویت امت‌گرایانه در برابر هویت‌گرایی میهنی و نیز واردکردن دیدگاه‌های مذهبی در جغرافی‌نگاری از ویژگی‌هایی است که می‌توان با توجه به آنها، اصطخری را در زمره جغرافی‌دانان مکتب بلخی محسوب کرد. از حیث منابع نیز ابن‌خردادبه به برخی منابع مکتوب خود مانند کتاب بطلمیوس اشاره کرده، ولی اصطخری از کتابی نام‌نبرده است. درحالی‌که وی از کتاب *صور الاقالیم* یا *الاشکال* بلخی استفاده کرده و بنابر شواهدی به کتاب ابن‌خردادبه هم دسترسی داشته، ولی احتمالاً از آن‌رو که از نظر سبک و شیوه تألیف با اثرش متفاوت بوده، از این کتاب استفاده نکرده است. همچنین اصطخری به علت مسافرت‌های بیشتر نسبت به ابن‌خردادبه، به مشهوداتش اشاره فراوان دارد و میزان استفاده از منابع شنیداری نیز در هر دو کتاب بسیار است. ضمن آنکه ابن‌خردادبه به علت وابستگی حکومتی خود از اسناد دیوانی استفاده کرده، درحالی‌که درباره اصطخری این‌گونه نیست. (جدول ۱)

جدول ۱. مقایسه تحلیلی جغرافی‌نگاری ابن‌خردادبه و اصطخری

اصطخری	ابن‌خردادبه	شاخص‌های ارزیابی
توجه ویژه به تبیین جغرافیای طبیعی، اقتصادی، مذهبی و انسانی سرزمین‌های اسلامی درکنار نواحی مرزی غیر اسلامی نگرش اعتقادی و دینی به جغرافیا پرداختن به انواع جغرافیا با تمرکز بر جغرافیای طبیعی و مذهبی	علاقه فراوان به شرح جغرافیای طبیعی، اقتصادی، مذهبی و انسانی ممالک غیر اسلامی در کنار جهان اسلام نگرش جهانی و ایران‌شهری به جغرافیا پرداختن به انواع جغرافیا با تمرکز بر جغرافیای اقتصادی	نوع‌شناسی جغرافی‌نگاری
تقسیم سرزمین‌های اسلامی به ۲۰ اقلیم (ناحیه) دیار عرب و مکه؛ اقلیم اول و کانون تقسیم راه‌ها	بهره‌گیری از شیوه ایرانی نگارش کتاب بر مبنای جهات اربعه به مرکزیت سواد «سواد» یا دل ایران‌شهر؛ کانون تقسیم راه‌ها	چگونگی تقسیم ربع مسکون
۲۲ نقشه دارد خردگرایی و پرهیز از عجایب‌نگاری توجه خاص به هویت دینی و امت‌گرایانه انعکاس قوی نگرش دینی بر جغرافی‌نگاری	نقشه ندارد دوری از خردگرایی و توجه به عجایب‌نگاری توجه ویژه به هویت میهنی بازتاب کم‌رنگ نگرش دینی بر جغرافی‌نگاری	ویژگی‌های جغرافی‌نگاری
نیاوردن منابع مکتوب توجه بسیار به منابع دیداری و شنیداری استفاده نکردن از اسناد دیوانی	ذکر برخی منابع مکتوب و اسناد دیوانی اشاره نکردن به منابع دیداری در عین توجه بارز به منابع شنیداری	منابع اطلاعاتی

کتاب‌شناخت

- ابن حوقل، محمد (۱۳۶۶) *ایران در صوره الارض*، ترجمه جعفر شعار، تهران: امیرکبیر. _____ (۱۹۳۸م) *صوره الارض*، بیروت: دارصادر.
- ابن خردادبه، عیبدالله بن عبدالله (۱۳۷۱) *مسالك و ممالک*، ترجمه سعید خاکرند، تهران: مؤسسه مطالعات و انتشارات تاریخی.
- ابن رسته، احمد بن عمر (۱۳۶۵) *اعلاق النفیسه*، ترجمه حسین قره‌چانلو، تهران: امیرکبیر.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۸۱) *الفهرست*، ترجمه محمدرضا تجدد، تهران: اساطیر.
- ادریسی، محمد بن محمد (۱۳۸۸) *ایران در کتاب نزهت المشتاق*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: بنیاد ایران‌شناسی.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم (۱۳۴۰) *مسالك و ممالک*، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- پیگولوسکایا، نینا و آ. یویاکوبوسکی (۱۳۵۴) *تاریخ ایران (از دوران باستان تا پایان سده ۱۸ میلادی)* ترجمه کریم کشاورز، تهران: پیام.
- تشنر، فرانتس گوستاو و مقبول احمد (۱۳۷۵) *تاریخچه جغرافیا در تمدن اسلامی*، ترجمه محمدحسن گنجی و عبدالحسین آذرنگ، تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۱) *لغت‌نامه*، تهران: دانشگاه تهران.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (۱۳۶۱) *توضیح الملل (الملل و النحل)*، ترجمه محمدرضا جلالی نائینی، جلد ۱، تهران: اقبال.
- قره‌چانلو، حسین (۱۳۸۰) *جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی*، ۲ جلد، تهران: سمت.
- کراچکوفسکی، ایگناتی (۱۳۷۹) *تاریخ‌نوشته‌های جغرافیایی در جهان اسلام*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.
- گیلیسپی، چارلز کولستون (۱۳۶۵) *زندگی‌نامه علمی دانشمندان اسلامی (بخش اول)*، ترجمه احمد آرام و دیگران، تهران: علمی و فرهنگی.
- لسترنج، گای (۱۳۶۴) *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، تهران: علمی و فرهنگی.
- محمدی ملابری، محمد (۱۳۷۵) *تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی*، جلد ۲ (دل ایران شهر)، تهران: توس.
- معین، محمد (۱۳۶۴) *فرهنگ معین*، تهران: امیرکبیر.

(Bolshakov, O. G.), (1998), ESTAKRĪ, Iranica, Vol. VIII, Fasc. 6, pp. 646-647

(Bosworth, C. E.), (1997), EBN KORDĀDĀBEH, Iranica, Vol. VIII, Fasc. 1, pp. 37-38.

Fossier, Robert (1997) *The Cambridge Illustrated History of the Middle Ages*, Cambridge University Press, Vol 1, p 560.

List of sources with English handwriting

Persian and Arabic Sources

- Dehḳodā, ‘Alī Akbar (1371 Š.), *Loḡatnāma*, Tehran: Danišgāh-e Tehrān. [In Persian]
- Ebn Ḥawqal, Moḥammad (1938), *Šūrat al- Arz*, Beirut: Dār Šādīr.
- Ebn Ḥawqal, Moḥammad (1366 Š.), *Īrān dar Šūrat al- Arz*, translated by Ĵafar Šo‘ār, Tehran: Amīr Kabīr. [In Persian]
- Ebn ḳordādbeh, ‘Obayallāh b. ‘Abdallāh (1371 Š.), *Masālik va Mamālik*, translated by Sa‘īd ḳākrand, Tehran: Moassisa-e Moṭāliāt va Entišārāt-e Tārīkī. [In Persian]
- Ebn Nadīm, Mob. Eshāq (1381 Š.), *Al-Fihrist*, translated by Moḥammad Rezā Tajadod, Tehran: Asāfir. [In Persian]
- Ebn Rusta, Aḥmad b. ‘Omar (1365 Š.), *A‘alāq al- Naḟsa*, translated by Ḥosayn Qaračānlu, Tehran: Amīr Kabīr. [In Persian]
- Edrīsī, Moḥammad b. Moḥammad (1388 Š.), *Īrān dar Kitāb-e Nihzat al- Moštāq*, translated by ‘Abd al-Ḥamīd Āyatī, Tehran: Bonyād-e Īrānšīnāsī. [In Persian]
- Eštāḳrī, Abu Eshāq Ebrāhīm (1340 Š.), *Masālik va Mamālik*, edited by Īraj āfšār, Tehran: Bonyād-e Tarjama va Našr-e Kitāb. [In Persian]
- Šahristānī, Moḥammad b. ‘Abd al-Ḳaṣīm (1361 Š.), *Tozīḥ al- Millal (al-Millal va al-Niḥal)*, translated by Moḥammad Rezā Ĵalālī Nānī, Vol. 1, Tehran: Eqbāl. [In Persian]
- Moḥammadī Malāyerī, Moḥammad (1375 Š.), *Tārīḳ va Farhang-e Īrān dar Dawrān-e Entiqāl az ‘Ašr-e Sāsānī bi ‘Ašr-e Eslāmī*, Vol. 2, Tehran: Tūs. [In Persian]
- Mo‘īn, Moḥammad (1364 Š.), *Farhang-e Mo‘īn*, Tehran: Amīr Kabīr. [In Persian]
- Qaračānlu, Ḥosayn (1380 Š.), *Ĵoḡrāfiā-ye Tārīkī-e Kišvarhā-ye Eslāmī*, 2 Vol, Tehran: SAMT. [In Persian]

English, Russian and French Sources

- Bolshakov, O. G. (1998), “Eštāḳrī”, *Iranica*, Vol. VIII, Fasc. 6, pp. 646-647.
- Bosworth, C. Edmund (1997), “Ebn ḳordādbeh”, *Iranica*, Vol. VIII, Fasc. 1, pp. 37-38.
- Fossier, Robert (1997), *The Cambridge Illustrated History of the Middle Ages*, Cambridge: Cambridge University Press, Vol. 1.
- Gillispie, Chales Coulston (1970), *Dictionary of Scientific Biography (Islamic Scientists Part)*, Charles Scribner’s Sons.
- Krachkovskij, Ignatii Iulianovich (1971), *Arabskaya Geograficheskaya Literatura*, Moscow.
- Le Strange, Guy (2013), *The Land of Eastern Caliphate, Mesopotamia, Persia, and Central Asia from the Moslem Conquest to the Time of Timur*, Adegī Graphics LLC.
- Pigulevskaya, N; et. al (n. d.), *L’histoire de L’iran depuis anciens temps jusqu’a La fin de xviii e Siecle*.
- Taeschner, Franz Gustav; S. M. Ahmad, “Djughrafiya”, *EF²*, Vol. 2, pp. 575–590.

Analytical Comparison of Ibn Khordadbeh and Istakhri's Geography Writing¹

Mehdi Alijani²
Mahbobeh Sharafi³

Received: 2020/09/07

Accepted: 2020/12/31

Abstract

This research analyzes the geographical writing method, geographical features, and methodological school of two Iranian geographers (Ibn Khordadbeh and Istakhri) based on library studies and historical methods with a descriptive-analytical approach.

Findings show that Ibn Khordadbeh, is a follower of the Iraqi school, according to the global and Iranshahri approach in geography writing, using the Iranian geographical method, features such as not using the map, report of wonders, exceptional attention to patriotic identity, non-interference of religious attitude to geography writing.

But Istakhri follows the Balkhi school due to his involvement of religious insights in geography and disregard for the geography of non-Islamic lands, choosing the method of 20 climates (areas) and also features such as using the map, avoidance from the writing of wonders, paying particular attention to religious identity versus patriotic identity. Although Istakhri had access to Ibn Khordadbeh's book, he most likely did not use it.

Keywords: Ibn Khordadbeh Istakhri Geography writing

1. DOI: 10.22051/HPH.2021.32847.1462

2. Phd student, Iranology Foundation, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran, Email: meal1351@gmail.com

3. Associate Professor, Department of History, Faculty of Humanities, Islamic Azad University, Shahr-e ray Branch, Tehran, Iran; (Corresponding Author), Email: sharafi48@yahoo.com

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507